

## نقش دین در جامعه

ژاله متین

قبل از ورود به مسأله اصلی بحث، یعنی نقش دین در جامعه لازم است بعنوان مقدمه ضروری، که شاید حتی بدیهی بنظر برسد، مطالبی را متذکر شوم.

اولین مطلب این است که ضرورت بر خورد به دین چیست و چرا باید اصولاً امروزه بیش از هر زمان دیگری به دین و مذهب برخورد کرد و آیا این نیاز به برخورد، منشأ اجتماعی و سیاسی دارد یا اصولاً یک بحث مجرد و آکادمیک است که مبادرت به انجام آن شده و مطلب بعد اینکه تمرکز این بحث روی ادیان سامی و همینطور اگر لازم شد دین زرتشت مستقر گردیده است. چون بهرحال اینها از نظر فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی با جامعه ما و سیاست های کنونی سرمایه داری، در اطراف و اکناف ما نزدیکی های بیشتری دارد تا مثلاً ادیان کشورهای خاور دور که با ما ارتباط مستقیمی بر قرار نکرده. و مطلب سوم اینکه، جهت تفاهم بیشتر بحث پیرامون نقش دین در جامعه لازم است پیش مقدمه یی کوتاه پیرامون مضمون خود دین و تاریخچه مختصری از پیدایش آن ارائه شود و بعد به مسأله اصلی بپردازیم. و در پایان بپردازیم به این مسأله که اگر دین در جهت تخدیر ذهن اجتماع حرکت می کند، چطور می شود راههای نفوذ آن را محدود کرد و چگونه می شود میزان این نقش را به صفر تقلیل داد.

با توجه به زمینه های مساعدی که در این چند سال اخیر بوجود آمده و طی آن بورژوازی جهانی در مقابل یاری که همیشه همراهش بوده و اصولاً یکی از ستونهای تحکیم مبانی سیاسی اش محسوب می شده قرار گرفته، ما می توانیم از این زمینه ها استفاده کرده و در مورد تدقیق ضرورت برخورد به دین، و اینکه چرا کمونیست ها باید اصولاً به دین برخورد کنند، و نیاز اجتماعی این برخورد چیست، مطالب مان را بیان نمایم.

بعبارت دیگر ما باید هم مان را مصروف این امر کنیم که ممانعت کنیم از به انحراف کشاندن ذهن اجتماع از طرف بورژوازی که در سطوح معینی با دین درگیر شده و می خواهد ذهنیت اجتماع را به سمتی معطوف کند که در آن سمت مبارزه بر علیه مذهب، یک مبارزه مشروط، محدود و آنکادره شده است. و طول و عرض این کادر همان طول و عرض نیاز اجتماعی بورژوازی به این عنصر است. بورژوازی ایران برای اینکه نا پیگیری اش را در برخورد به مسأله دین، از جمله مسأله جدایی دین از دولت توجیه کند، معتقد است که در اروپا، زمانی که دین از دولت جدا شد، دولت با دینی سرو کار داشت که عصر روشنگری را پشت سر گذاشته بود ولی ما با دینی سرو کار داریم که این عصر را پیش رو دارد. بنابراین به این وسیله می خواهد ذهنیت اجتماع را به سمت برنامه خودش سوق دهد و بگوید برای زدودن دین از عرصه های سیاسی باید اول بورژوازی به قدرت برسد. ماباید نشان دهیم که بورژوازی هم اکنون در رأس قدرت هست. و آن بورژوازی صنعتی ناقص الخلقه یی که می خواهد اول قدرت سیاسی را بدست بگیرد، بعد با دین به مثابه یک ایدئولوژی اتمام حجت کند، قبلاً در قدرت قرار داشت و مذهب را برای منافع طبقاتی اش در آستین خویش پرورانده بود.

بورژوازی هرگز خواهان این امر نبوده که دین از ذهنیت اجتماعی مردم رخت بریندد. سهل است که در تمام طول تاریخ موجودیت خویش به آن کمکهای مادی بی شائبه یی هم کرده است. با این انتظار که این کمکها دو سویه باشد (و البته تا کنون هم بوده است). امروز اگر می بینیم که این دو سویه گی، دو حوزه اسلامی اش خدشه برداشته، معلول عوامل چندی است که نتیجه اش آن زمینه های مساعدی است که ما می توانیم چهره هر دو را در

فضای این زمینه نشان دهیم. هم اکنون نیروهای کمونیست از نظر سیاسی موظف اند که همواره به معضل دین به مثابه یک معضل اجتماعی، که از نظر استراتژیکی همیشه اکتونل است، نگاه کنند. درست مانند خود پدیده سرمایه داری که همیشه از نظر استراتژیک یک معضل اجتماعی اکتونل است. این معضلات اجتماعی، سرگذشتی بسیار طولانی دارد که در هر لحظه تاریخی، سدی مقابل پیشرفت ایجاد کرده است. (با این استثنا که بورژوازی در مقاطعی از تاریخ نقش مترقی داشته و اتفاقاً مذهب هم زمانی بقول مارکس، آه مردم ستمدیده، قلب جهان بی قلب و روح جهان بی روح بوده و چنین نقشی را داشته است. ولی آن دوران دیگر دیر زمانی است که به پایان رسیده و امروز تاریخ چهره دیگری از اینها را به نمایش گذاشته است). کمونیست ها باید از این فضا استفاده کرده نقدشان را به دین بسیار ریشه بی تر و عمیق تر از نقد بورژوازی به آن طرح نموده و خود را در چهار چوب نقد نا پیگیر وی محصور نکنند. باید دامنه این نقد را گسترده کرد و استنتاجات عملی از آن استخراج نمود. به قول انگلس باید نقد آسمان را به زمین تحول داد و نقد مذهب را به نقد حقوق و نقد الهیات را به نقد سیاست. از طرف دیگر، یکی از پارامترهایی که ضرورت برخورد به دین را در همه جا به خصوص در جامعه ما مستدل می کند، این است که دین یک اندیشه فردی نیست. یک اندیشه اجتماعی است و برای خود حقانیت مطلق قائل است و قوانینی را تدوین کرده است که نه تنها مانع رشد آگاهی های اجتماعی انسان ها شده، بلکه از همان اندیشه های فردی هم جلوگیری می کند و آنها را به قهقرا می برد. با هر اندیشه بی که بخواهد برای ارائه خودش تلاش کند، به شدید ترین وجهی برخورد می کند. برای پابرجایی خود زندان و پلیس و ارتش و دستگاه قضایی و پاپ و کاهن و موبد و آیت الله و غیره درست می کند. همه این کارها را می کند تا بتواند آنچه را که آبخور مبنای ایدئولوژی اش است، یعنی اقتصاد را، و منافع طبقاتی اش را، حفظ کند. از اینرو نقد به دین اصولاً باید از کانال نقد وضعیت سیاسی جامعه انجام گیرد. (و نه بر عکس). چرا که اگر این امر معکوس انجام شود، خطر این وجود دارد که چار چوب نقد دین در چار چوب بینش تنگ بورژوازی، محصور بماند و از آن سوی نقد بورژوازی به دین، دینی شسته و رفته استخراج گردد که فاقد ظواهر واپسگرایی آن بوده ولی کار کردی درست همانند آن دارا باشد و یک دوره طولانی دیگر جامعه را به خود مشغول دارد و از تحول و تکامل آن جلوگیری کند.

و مسأله دوم اینکه، اصولاً این جامعه و دولت است که دین، این شعور واژگونه جهان را تولید می کند چرا که خود آنها جهانی وارونه اند. وارونگی این جهان را می شود در همه مبانی اش دید. در مناسبات تولیدش، مناسبات اجتماعی اش، مناسبات سیاسی اش یا هر مناسبت دیگری. مثلاً در این مناسبت که تولیدات مادی جامعه بوسیله نیروی کار طبقه بی بخصوص انجام می شود، ولی تمام سودش در جیب طبقه دیگری می رود. پس به این دلایل نقد دین را باید از کانال نقد وضعیت سیاسی انجام داد. حالا برای اینکه بتوانیم اینکار را بکنیم، ابتدا باید نظر کوتاهی بیندازیم به اینکه اصولاً دین چیست و منشأ پیدایش اش کدام است.

در دورانهای اولیه، که انسان توسط تولید وسایل معیشت خود از منشأ حیوانی اش بتدریج جدا شد، مثل همه حیوانهای دیگر از میدان تفکر محدودی برخوردار بود. مغز انسان تنها با فعالیت دستهایش انکشاف پیدا کرد و توانست آرام آرام محیط اطراف خود را با دید دیگری نسبت به حیوانات دیگر نگاه کند. کمرش راست شد. انسان "هومو آرکانیک" بوجود آمد. بیشتر از دو میلیون سال طول کشید تا این انسان-میمون، به انسان "نئاندرتال" و بعد به انسان "کرومانیون" تبدیل شد. این انسان اولیه در غارها زندگی می کرد و او در مقابل مصائب طبیعی از جمله رعد و برق، زلزله، سیل، آتش سوزی، آتش فشان، حملات حیوانهای درنده و قوی و حتی مرگ و میر طبیعی و غیره احساس ضعف و ناتوانی زیادی می کرد. ترس و وحشت بر این انسان غالب بود. همین ترس و وحشت در

شرایط مادی آن دوران در کنار نیاز و نا آگاهی ( یا بقول انگلس "آگاهی حیوانی" ) باعث ایجاد توتم هایی در مغزش شد. توتم ها نقش های عجیب و غریبی بودند که بوسیله انسان روی دیوار ها کنده کاری شده بودند. مثلاً در غار "سه برادران" جنوب فرانسه باستان شناسان تصویری پیدا کردند از انسانی که سری به شکل بز کوهی شاخدار داشت با چشم هایی شبیه چشمان جغد، صورتی پر ریش و پنجه هایی شبیه پنجه های خرس و دمی شبیه دم اسب . این یک توتم است. انسانها از توتم ها می خواستند که در برابر مصائب و مشکلات، حامی آنها باشند. این توتم ها بعد ها در بینش انسانهای "هومو ساپینس" (انسانهای متفکری که از حدود سی هزار سال پیش تا کنون زندگی می کنند) این توتم ها در تفکر اینها جای خودش را به نیروهای بسیار مرموزی می دهد که قدرتی فائقه دارند . قدرتی که سر چشمه همه بلاها و مواهب طبیعی تلقی می شود. اینگونه است که "خدایان" بوجود می آید. این خدایان در روند تکامل خود در پیکرهٔ الاهی هایی در می آیند که مورد ستایش سازنده هایشان ( یعنی انسانها) قرار می گیرند. بعدها این "خدایان" به تک خدایی تبدیل شد که نه دیده می شد، نه شنیده می شد و نه لمس می شد. خدای مرموزی بود که تنها در ذهن انسان وجود داشت. این خدا در هر جامعه و مکانی که انسانها زندگی می کردند و می کنند انعکاس شرایط مادی در تصورات و تفکرات خود آن جامعه است. محصول شعور جمعی افراد ساکن در آنجاست . این خدا در عین اینکه همه جا هست، هیچ جا هم نیست .

ترس، نا آگاهی و نا توانی بشر بر زمینهٔ تحولات اجتماعی باعث شد که بقول مارکس آفرینندگان در برابر آفریده خود کرنش کنند و از موجودی که خود به دست خویش در طول تاریخ ساخته اند وحشت کرده، عبادتش کنند و مراسم ویژه یی جهت رضایت خاطر وی ترتیب دهند. آرام آرام قوانینی بوسیله برخی از انسانها برای این مراسم تدوین شد که دین نام گرفت.

دین بعبارتی مجموعه اصول و قواعدی است مبتنی بر روابط و مناسبات انسانها با نیروهای تخیلی ماوراء الطبیعه (یا بقول فلاسفه ایده آلیست "روح نا محدود"). این قواعد قبل از اینکه ریشه در آسمانها داشته باشد، ریشه در زمین دارد. این قواعد تأمین کننده منافع مادی نیروهایی است که وضع اش می کنند. مثلاً در زمان موسی تمام طلا و جواهراتی که برای خدا جمع آوری شده بود، طبق اسناد تورات توسط آیه یی که موسی صادر می کند، در مالکیت خود و برادرش هارون قرار می گیرد. یا در صدر اسلام در مدینه، پنج-یک تمام غنایم که لشکریان اسلام از دستبرد و حمله به کاروانها بدست می آوردند، طبق آیات، متعلق به پیغمبر می شد. محمد توانست بر اساس همین قواعد دینی دولتی ایجاد کند که ابزارش زمینی بود، ولی اهدافش را آسمانی جلوه میداد!

این سیاست، یعنی سیاست "ابزار زمینی و اهداف آسمانی" تنها بوسیله اسلام نیست که اتخاذ می شود این سیاست اصلی همه ادیان است. مثلاً در مسیحیت کلیسا به همین وسیله در قرون وسطی از نظر اقتصادی یکی از بزرگترین سلاطین اروپا شد. ثروت و مالکیت کلیسا به حدی رسیده بود که در سال 800 میلادی یک سوم خاک فرانسه و بخش عظیمی از خاک آلمان و ایتالیا متعلق به کلیسا بود . کلیسا در تمام ممالک دیگر هم املاک خود را به پادشاهان آن کشورها واگذار کرده بود و با دستگاههای حکومتی در اداره کشورها و برقراری نظم عمومی همکاری می کرد. وقتی فنودالیسم از بین رفت به قدرت سیاسی و اقتصادی کلیسا ضربات کاری وارد شد . اگر چه بورژوازی در این دو عرصه کلیسا را به زیر کشید، ولی در عرصه های اجتماعی و فرهنگی آن را محدود نکرد و نه تنها نکرد بلکه دستش را باز هم گذاشت تا بتواند از خرافاتی که ایجاد می کند، از توجیهی که در رابطه با نفی آزادی و انجماد آگاهی و ترویج جهل بدست میدهد و مانع دست بردن توده ها به ریشه مصائب اجتماعی می شود، به بهترین شکلی

به نفع تحکیم مبانی سیاسی و اقتصادی خویش استفاده نماید و حتی امروزه کار بجایی رسیده که کلیسا در همان دو عرصه هم شکست خورده قد علم کرده و به غولی تبدیل شده است. هم اکنون کلیسا مالک بسیاری از بانک ها و هتل های زنجیره بی درجه اول و سهامدار عمده موسسات عظیم مالی در اغلب کشورهای اروپایی و امریکایی و نیز از ملاکین بزرگ زمین در این کشور ها محسوب می شود. امروزه تنها در آلمان 80000 کلیسا وجود دارد که یک سنت هم برای کلیه در آمدها و املاک خود مالیات نمی پردازند. دولت آلمان تنها سالانه 14 میلیارد یورو به کلیسا کمک های مالی می کند و این در صورتی است که 9 میلیارد یورو هم از حقوق کارگران و زحمتکشان بابت مالیات کلیسا اتوماتیک کسر می شود و به حسابشان واریز می گردد.

بسیاری از بیمارستانها در آلمان با آنها در آمد متعلق به کلیسا است. و نه فقط بیمارستانها بلکه بسیاری از نهادهای اجتماعی به کلیسا تعلق دارد مثل: مراکز ثبت ازدواج و طلاق، قبرستانها، دانشگاههای الهیات، مدارس، مراکز آموزشی، مهد کودک ها، سرای سالمندان، بنیادهای مذهبی و بسیاری دیگر که درآمد اینها سالیانه در آلمان بالغ بر 20 میلیارد یورو ارزیابی شده است. و جالب تر اینکه: دولت آلمان تنها برای برقراری دوره های آموزشی تنولوژی در آکادمی ها و کلیسا ها و دانشگاهها، سالانه مبلغ 3 میلیارد یورو از مالیاتی که از کارگران و زحمتکشان می گیرد به کلیسا کمک می کند.

البته همه این کمکها، کمکهای بلا عوض نیست. کلیسا هم بوسیله پراکندن خرافات خدا و پیغمبر و شیطان و عیسی و یهود و مسیح و غیره و این خزعبلات، پایه های استقرار سیاسی آنها را محکم می کند و این برای بورژوازی در قدرت نقش کلیدی دارد. البته دلیلی که دولت آلمان برای توجیه این همه کمک به کلیسا می آورد بسیار مسخره است. می گوید چون در سال 1803 در اروپای دوران ناپلئون از طریق تدوین قوانین سکولار به روح کلیسا و باور مردم ضربات سهمگینی وارد شده است اکنون باید حکومت ها برای جبران خسارات وارده به باورهای توده بی و سنتی مبادرت به پرداخت کمکهای مادی به کلیسا کنند! این در آلمان به شکل قانون در آمد. این قانون در سال 1933 در زمان هیتلر تدوین شد و این بدنبال پیمانی بود که هیتلر با واتیکان منعقد کرد. از آن زمان تا کنون این کمک ها مستمراً از جیب کارگران و زحمتکشان آلمان پرداخت می شود و جالب این است که این قانون امروزه دامن کارگران آلمان شرقی را هم گرفته که کمتر از 20 درصدشان به خرافات مذهبی اعتقاد دارند. به قول یک شعر فارسی:

خرج که از کیسه مهمان بود      حاتم طایی شدن آسان بود!

حالا حکایت اینها ست. هزینه از جیب کارگران و زحمتکشان، درآمد در جیب کلیسا و بورژوازی!

حقوق حداقل یک اسقف عاطل و باطل خرافی در آلمان 7500 یورو است و این در حالی ست که وی حتی یک سنت هم بابت اجاره واحد مسکونی اش نمی پردازد. و جالب این که این حقوق از صندوق کلیسا پرداخت نمی شود، بلکه از خزانه دولت پرداخت می شود در حالی که حقوق ماهانه میلیونها کارگر در این مملکت به هزار یورو هم نمی رسد. اکنون پس از دو قرن جدایی دین از دولت باز دولت این گونه پشتیبان دین است. جدایی دین از دولت برای بورژوازی یک مفهوم یکسویه دارد. و آن این است که تنها دین باید از دولت جدا باشد ولی دولت و دولتمردان از دین جدا نباشند و ایدئولوژی دینی راهنمای عملشان باشد. در سومین مناظره انتخاباتی جرج بوش و جان کری که مستقیماً از تلویزیون پخش می شد، جرج بوش در جواب سوال پرسشگر که پرسیده بود که آیا شما در رابطه با حمله به عراق با پدر خود نیز مشاوره کرده اید گفت: "از آنجا که من یک انسان مذهبی هستم، در باره تهاجم به

عراق ابتدا نیایش و دعا کردم و بعد حمله را آغاز کردم و ادامه داد که مذهب بخش بزرگی از زندگی من است و من روی باور هایم پافشاری می کنم. خداوند می خواهد که همه انسانها آزاد باشند و این اساس سیاست من در عراق و افغانستان و غیره است".

پس از این مقدمه نگاهی اجمالی به نقش دین در اقتصاد ایران می افکنیم و سپس به مسائل دیگری پردازیم. البته در رابطه با ایران آمار دقیقی در دست نیست ولی به هر بخشی از اقتصاد که نظر می کنیم لباس مذهب را به تن آن بخش می بینیم. قانون کار، قانون تجارت، قوانین بانکداری، گمرکات، قوانین مالیاتی و غیره. آمار در هیچ بخشی دقیق نیست مثلاً اینکه بودجه حوزه های علمیه چقدر است؟ چقدر کمک مالی دولتی دریافت می کنند؟ چه هزینه هایی دارند؟ درآمد هایشان چقدر است؟ اصولاً چارت تشکیلاتی اقتصادی شان چیست؟ در رابطه با هیچکدام از اینها آمار در دست نیست. ولی فقط در مورد آستان قدس رضوی می توان گفت که این نهاد علاوه بر اینکه یکی از نهادهای فرهنگی و دینی جمهوری اسلامی است و مانند بنیاد مستضعفان و حوزه های علمیه از ثروت بیکرانی بر خوردار است در عرصه های اقتصادی هم بسیار فعال است. سیاست هایش همواره راهنمای عمومی جناح خامنه یی است. تولیت آستان قدس رضوی مانند کلید داری کعبه در دوران قبل و بعد از اسلام آرزوی هر مسلمان جاه طلبی است. آیت الله واعظ طبسی 25 سال است که متولی یا امپراطور بلا منازع آستان قدس رضوی است. در تصمیم گیری های سیاسی نقشی غیر قابل انکار دارد. در دوران پهلوی تولیت این آستان بعهده شخص رضا شاه و بعد پسرش بود. روحانیون تنها نایب التولیه بودند. به هر حال چارت تشکیلاتی این نهاد را آنطور که از گوشه و کنار می توان استخراج نمود و تا حدودی به گوشه یی از بحث ما مربوط می شود این است که این نهاد همانطور که ذکر شد اگر چه یک نهاد فرهنگی است ولی بیش از آنچه که فرهنگی باشد اقتصادی است. صرف نظر از اراضی و املاک عظیمی که در اقصی نقاط ایران بخصوص در استان خراسان و استانهای مجاور و حتی در افغانستان و پاکستان دارد، و باز صرف نظر از اینکه تا میزان زیادی از موقوفات جزو دارایی وی محسوب می شود و در آمد سالانه خود آستان قدس از طریق زوارش اری بس بالا است، دارای یک سازمان اقتصادی است که این سازمان، خود، در بخش کشاورزی دارای پانزده شرکت و موسسه کشاورزی می باشد. و در بخش صنایع و معادن دارای هفده شرکت صنعتی و معدنی است. در بخش خدمات و عمران دارای پانزده شرکت فنی\_مهندسی و مشاوره بازرگانی است. علاوه بر آن بسیاری از بیمارستانها از جمله موسسه درمانی آستان قدس رضوی، دارالشفای امام، مراکز بزرگ دندانپزشکی، موسسه بزرگ داروخانه امام، بیمارستان چناران و غیره در تملک این نهاد قدرتمند اقتصادی است. مالکیت هتلها، بیشماری که برای زوار در مشهد ساخته شده، مالکیت شهرک های مسکونی، مالکیت شرکت پروژه های نفتی، شرکت های بتن سازی، شرکت گاز سرخس از آن این نهاد ثروتمند اجتماعی است.

در بخش فرهنگی و اجتماعی، آستان قدس رضوی دارای مراکز و بنیادهای بیشمار دانشگاهی از جمله دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دانشگاه امام رضا، حوزه ها و مدارس علمیه، موزه ها، موسسات بزرگ انتشاراتی و پژوهشهای اسلامی، هنر های اسلامی و حتی سازمان تربیت بدنی است. این نهاد فرهنگی که از هر یک از مؤسسات فوق در آمدی سرشار کسب می کند دارای 20000 کارمند و کارگر است.

اکنون نگاهی کوتاه می افکنیم به نقش ادیان سامی در کشتارهای عظیمی که در طول تاریخ در اقصی نقاط دنیا به وقوع وسته یی پ است:

اگر بخواهیم سندیت تاریخی انجیل و تورات را بپذیریم (که بطور جدی زیر سوال است) آنوقت از افسانه نوح بگیریم (که تمام انسانها بنا به خواست الهی بغیر از چند نفر در آن کشته می شوند) تا قوم لوط (که فرشته ای از جانب خدا می آید و یک شهری را با تمام سکنه اش تبدیل به سنگ می کند)، تا داستان فرعون و موسی (که هزاران نفر در دریا غرق می شوند) و کمی جلوتر کل سالهای سیاه قرون وسطی و بعد پیدایش اسلام و کشتارهای بی محابایی که جنگ های متعدد و تاریخی اعراب و اسرائیل دمار از روزگار مردم منطقه در آورده و تا آخرین حمله یی که بوش با نام و یاد عیسی مسیح تحت عنوان مبارزه با تروریسم اسلامی به عراق کرد و اسلام هم ایضاً با یاد کردن الله مقابله به مثل کرد و جنگی را بوجود آورد که بدبختی و نکبتش فقط دامن کارگران و زحمتکشان جهان را می گیرد، چه فجایعی را بوجود آورده است. البته کلیه این جنگها که در اشکال متعدد مذهبی انجام می شود، همگی مبانی سیاسی و اقتصادی و در یک کلام طبقاتی دارد.

باید به این امر هم توجه داشت که همگی این کشتارهای بیرحمانه در دورانی صورت گرفته که جوامع انسانی به طبقات متخاصم اجتماعی منقسم شده بود .

با ذکر یکی دو نمونه از این کشتارهای تاریخی خواهیم دید که چه قساوتی در نهاد دین خوابیده است و زمانی که شمشیر تاریخ در دستش قرار دارد چگونه از خدای زمینی اش (یعنی طبقه حاکمه) دفاع می کند و چگونه مردم معترض را به مسلخ می فرستد. تا اواخر قرن سوم میلادی فرمانروایان روم مسیحیت را دشمن خویش می دانستند و علیرغم رفتار خانفانه کلیسا آن را شدیداً مورد غضب قرار می دادند ولی در زمان کنستانتین، امپراطور وقت، که کلیسا سیاست صلح جویی خود با فرمانروایان روم را به حد اعلا رسانده بود سیاست امپراطور بر ملاطفت با آن قرار گرفت. روز یکشنبه تعطیل عمومی مسیحی اعلام گردید و صلیب بعنوان سمبل مسیحیت پذیرفته شد. از این پس مسیحیت دین رسمی امپراطوری روم و سپس کل اروپا شد و طرح پایه های نوین مرادده و همکاری تاریخی بین دین و دولت ریخته شد. از این زمان به بعد بود که دولت با قدرت نظامی خود بقای کلیسا را تضمین کرد و کلیسا هم وسایل وحدت عمومی و اطاعت مردم از فرامین دولت را فراهم آورد. همکاری متقابل کلیسا و دولت که تحت ریاست امپراطوری بوجود آمد به کلیسا قدرت فوق العاده یی بخشید. در بدو امر رفتار کلیسا با مخالفینش بر اساس تسامح و تساهل پی ریزی شده بود ولی همینکه پایه های سیاسی خویش را مستحکم ساخت هر که را که علم مخالفت با وی را بر می افراشت، به این بهانه که شیطان در جسمش حلول کرده مورد سخت ترین شکنجه ها قرار می داد تا از جسمش خارج شود و اگر نمی شد محکوم به اعدام می گردید. این شکنجه ها و اعدامهای فردی کم کم گسترده شد و شکل اجتماعی به خود گرفت.

جنگهای دویست ساله صلیبی، اوج این سیاست های غیر انسانی بود. این جنگها در قرن یازده و دوازده بین دو توحش مسیحی و اسلام در گرفت.

اطلاعیه پاپ اوربن دوم که در نوامبر 1095 صادر شده نشانگر تشابه فوق العاده با اعلامیه هایی است که در صدر اسلام و یا حتی در جنگ ایران و عراق صادر می شده است.

اعلامیه برای ترغیب مردم به کشتن یکدیگر چنین آغاز می شود: "ثروت دشمنان از آن شما خواهد بود و شما مالک دارایی آنان بوده، خزائن و نفائس آنها را می توانید به غنیمت ببرید. کسانی که در زندگی خصوصی خود مرتکب هر گونه مصیبت شده اند ولو قتل و زنا، غارتگری، ایجاد حریق و سوزاندن خانه و ابنیه مردم و غیره، مجاناً و بلاعوض تیرنه خواهند شد مشروط بر اینکه در این جنگ مقدس و با شکوه شرکت نمایند. کسی که در سرزمین

مقدس ( یعنی اورشلیم ) شربت مرگ را بنوشد و یا در اثنای راه بمیرد شهید محسوب شده و فوراً داخل بهشت خواهد شد ..."

می بینید که این اعلامیه ها تا چه حد با شیوه های تفکر اسلامی در باره کشتار و فریب نزدیکی دارد و تا چه اندازه این دو ریشه های یکسانی دارند . بنظر می رسد که یکی از دلایلی که برخی معتقدند که اسلام انشعاب بزرگی از مسیحیت است همین یکسانی شیوه های تفکر است . نمونه دیگر:

بین قرن پنجم تا هجدهم میلادی ( یعنی دقیقتر بین سالهای 402 تا 1724 ) سیزده پاپ به اینوسان ( innozenz ) یعنی معصوم ملقب بودند که از میان آنها "جیوانی لوتاریو" ملقب به اینوسان سوم، پر قدرت ترین پاپ قرون وسطی بود که بین سالهای 1198 و 1216 بعنوان صدو هفتادو چهارمین پاپ کلیسای کاتولیک ، قدرتی مطلق داشت . اینوسان سوم اقتدار خودش را بر همه پادشاهان و کلیساهای دنیای مسیحیت تحمیل کرده بود . پادشاهان همه نماینده گان او در کشورهای مختلف اروپا بودند . عزل و نصب همه آن ها به دستور وی انجام می شد . جنگ صلیبی چهارم بدستور همین اینوسان انجام شد که در آن قتل عام معروف قسطنطنیه و تاراج اموال ، در ابعاد بسیار وسیع انجام گرفت . تفتیش عقاید ، قتل و شکنجه های وحشیانه ، آدم سوزی و کشتارهای دسته جمعی ، اگر چه در زمان پاپ های دیگر هم به وفور صورت می گرفت ولی در زمان این پاپ صورت نهاده و قانونی بخود گرفت. حتی در موارد بسیاری اتفاق افتاده بود که خود اینوسان برای کسب اجر اخروی کوله باری از هیزم روی دوشش می گذاشت و به محل سوزاندن آدمها می برد . با اینهمه لقب اینوسان یا معصوم داشت!

البته نباید تصور کرد که این قساوتها در دین مسیح مخصوص کاتولیک ها بوده . اینطور نیست . وقتی بعد ها لوتر از کاتولیک ها انشعاب کرد و پروتستانتیسم را پایه گذاری کرد ، وضعی بهتر از کاتولیکها بوجود نیامد. تنها در قتل عامی که بدستور او از جنبش "آنا باپ تیست" ها در آلمان انجام شد ، روی تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک را سفید کرد . ("آنا باپ تیست" ها یا "تویفر" ها کسانی بودند که از پروتستانتیسم انشعاب کردند . و ریشه های دهقانی داشتند . اینها معتقد بودند که انسان باید بر اساس اختیارات خودش زندگی کند و هیچ اجباری را از مذهب نپذیرد).

این تنها دو سه نمونه بسیار کوچک از نقش مسیحیت در سیاست جوامع بود که که امثال آن در تاریخ فراوان افست می شود. بدستی در این زمینه از تاریخ اسلام زین یک نمونه تکرار شونده ذکر شده، سپس به نقش دین در حوزه های دیگر اجتماع پرداخته شود.

وجود اسلام در بدو امر در مدینه توانست بر اساس ضرورت موجود اجتماعی ، قبایل پراکنده زیادی را در کنار گری کدی بسیج کرده و پایه های یک دولت مقتدر مرکزی را پی ریزی نماید. تا آن زمان در عربستان که اساساً بر ساختار ملوک الطوائفی استوار بود، هر قبیله از طریق اقتصاد شبانی و از راه غارتهای پراکنده و همینطور از طریق تجارت و بازرگانی روزگار می گذراند. این شکل از مناسبات اجتماعی، دیگر نمی توانست دوام آورد. قرن هفتم میلادی بود. این قرن قرنی بود که شیوه های مسلط تولید در اقصی نقاط اروپا شیوه فئودالی تولید بود. این شیوه تولید، دولت ویژه خود را می طلبد. کاروان هایی که از عربستان بطرف جنوب، یعنی یمن و حبشه و همینطور بطرف شمال، یعنی شام و عراق و بیزانس می رفت، در گستره خود تأثیراتی از تمدن این ممالک می گرفت و آرام آرام ضرورت یک اتحاد گسترده را جهت تأمین امنیت، بین قبایل خود درک کرد. جامعه عربستان در این مقطع بر سر یک دو راهی بود . یا باید به قهقرا می رفت و در جنگ هایی که مدام با ایران و روم داشت ، همواره شکست را

متحمل می شد و از این بابت غنائم و املاک زیادی را از دست می داد، یا باید راهی به تکامل اجتماعی باز می کرد و یک گام تاریخی به جلو بر می داشت. یعنی یک دولت مقتدر، مانند نقاط دیگر جهان تشکیل می داد. در این مقطع تمام عوامل برای این گام فراهم بود غیر از یک عامل. و آن همانا قدرتی بود که بتواند بی محابا این قبایل را همچون حلقه های زنجیر بهم متصل کرده و از بسیج آنها یک دولت مرکزی ایجاد نماید. محمد در این لحظه تاریخی ظهور می کند و این رسالت را انجام می دهد. او تمام مختصات یک رهبر مذهب را دارد. بسیار شقی، انتقام گیر، بی رحم و بی نهایت سنگدل در مقابل عوامل پراکندگی و در عوض بسیار منعطف و نرم در مقابل عوامل اتحاد و یگانگی. او از نظر سیاسی یک تاکتیسین و یک عنصر تشکیلاتی بسیار قوی بود و توانست برای اولین بار در تاریخ عربستان یک دولت بوجود بیاورد. این دولت مانند هر دولت ی طبقا دیگری دست به کشتار بی امان مخالفین زد و همه را قلع و قمع کرد.

در اینجا نظر خواننده را تنها به یک نمونه کوچک از کشتارهایی که این دولت در ایران و مصر انجام داد بعنوان یکی از هزاران جلب می کنم. و بعد به نقش دین در حوزه های دیگر جامعه می پردازم. زمانی که مسلمانان به ایران حمله کردند بیش از 80 شهر مهم تجاری ایران را (البته با مقیاس آن زمان) در مسیر تاراج خود ویران کردند. این شهر ها در زمان امپراطوری و دیکتاتوری ساسانیان، با بابل و حبشه و شام و بیزانس، روابط تجاری و بازرگانی داشتند، و از این طریق رشد قابل ملاحظه یی کرده بودند. مسلمانان کلیه آثار هنری و بناهای تاریخی را از بین بردند، مقادیر بیشماری از کتب علمی و فلسفی را به آتش کشیدند، سنگ نیشته ها و سندها را با پتک و کلنگ به تلی از خاک تبدیل کردند، سدها و شبکه های آبیاری را نابود کردند و قتل عامی در شهرها و روستاها راه انداختند که تا آن تاریخ نظیر نداشت. دهقانان که تا آن زمان کمرشان زیر فشار باج و خراج دولت های خودی خم شده بود، مجبور بودند خراج بیشتری به دولت نو بنیاد اسلامی بدهند. در واقع از یک چاه به چاه دیگری افتادند. سپاه اسلام دقیقاً شبیه همین هجوم وحشیانه را از آنسوی عربستان به مصر و تمدن و فرهنگ چند هزار ساله اش سازمان داد و در آنجا آنچنان ذخائر علمی و فرهنگی این کشور را سوزاند و نابود کرد که چیزی از آن باقی نگذاشت. در آنجا تمام کتابخانه ها را به آتش کشید و کتاب ها را، این محصول تمدن و فرهنگ آن جامعه را در آتشدان حمام ها انداخت بطوریکه یاقوت حموی ، سیاح عرب می نویسد چهار هزار حمام مصر به مدت شش ماه از سوختن این کتاب ها گرم می شد.

این تاراج اسلامی، حتی در زمان خودمان در اوائل قدرت گیری جمهوری اسلامی بسیار بسیار اتفاق افتاد. آتش زدن کتاب فروشی ها، آتش زدن انومبیلی در جلوی دانشگاه که پر از کتاب بود و یک بچه خردسال هم در آن بود. آتش زدن روزنامه ها و غیره. این شیوه سنتی اسلام است.

در اینجا قبل از ورود به مبحث نقش دین در حوزه های اجتماعی و فرهنگی جامعه لازم است که تذکر دهم که مسائلی که در پی می آید صرفاً جنبه یاد آوری واقعییت ها یی دارد که می تواند با ارائه فاکت های معین در غنای حافظه تاریخی جامعه یاری رسانده تا آیندگان بتوانند در برخورد با مسائل اجتماعی و مذهبی با چشمان باز تری عمل کرده و مجبور نباشند همچون پیشینیان هر بار در هر بزنگاه تاریخی همه چیز را مجدداً از صفر شروع کنند. در این رتصو دیگر بورژوازی نمی تواند با قلب تاریخ، با واژگون کردن تاریخ، ذهن اجتماع را در حصار تنگ خویش محصور نماید.



زمانی که دین اسلام به زور شمشیر می رفت که در جامعه ما مستقر شود، از آنجا که مناسبات و فرهنگ خشن قبیله‌یی را با خود به ایران آورد، در ابتدا فقط توانست عمدتاً در روستاهای ایران، که با فرهنگ قبیله‌یی نزدیکی بیشتری داشتند، خود را بقبولاند. شهرها که بیگانگی زیادی با آن حس می کردند، کمتر تن به پذیرش آن دادند. از اینرو اسلام چاره در این دید که در ایران و مصر، به جای آن که شهرهای این دو کشور را با ایده‌های خود منطبق نماید، خود را با مناسبات شهری تطبیق دهد. این تطبیق و تطابق، و در واقع شهری شدن دین، به مدت زمان بسیار طولانی نیاز داشت، که انجام شد. ولی این گذار خیلی دردناک صورت پذیرفت. چون هر ایدئولوژی، بهرحال با هزار تار و پود به سنت‌ها و عادات شیخی‌چسبیده است و برای از بین بردن این سنن و عادات نیروی عظیمی لازم است که باید شرایط مادی آن را جادای نمود. شرائط مادی این گذار در ایران همانا نزدیکی به دربار پادشاهان بود. بینش اسلامی در این رابطه مانند هر دین دیگری برای تعمیم و تکثیر خویش نیاز به این شرائط مادی یعنی نزدیکی به دربار داشت. اگر می توانست منافع خود را قانونی کند آنوقت بهتر می توانست در جامعه و در ذهن توده‌ها نفوذ نماید. پس خشونت اولیه اش را نسبت به مردم، به ملاحظت نسبت به پادشاهان تبدیل کرد. در دربارها نفوذ کرد و در شعر شعرا و ادبای درباری و عرفا جا باز کرد. از آنجا که مسلمانان، خود، در صناعات شعری و کلامی دستی داشتند توانستند تأثیرات بسیاری بر شعرای درباری و غیر درباری بگذارند و از این طریق خود را در ذهن جامعه آرام آرام جا بیندازند و بینش مخرب دینی خویش را در جامعه نشر دهند.

یکی از پارامترهای اصلی دیرپایی استبداد دینی در ساخت سیاسی و نظام اجتماعی در طول تاریخ این بوده است که توانسته همیشه از طریق روحانیت خویش در دربار پادشاهان حضور داشته باشد و با فریب مردم، استبداد فئودالی آنها را تنوریزه کرده و از طریق تخدیر افکار عمومی کاری کند که ذهنیت اجتماع به اساس وضعیت موجود خو گرفته و تغییر در ساختار اجتماعی را امری غیر ممکن تلقی نماید. و نه تنها غیر ممکن، بلکه اصولاً بی فایده تصور کند و مناسبات اجتماعی را الهی و ابدی بداند و به آن تن در دهد و با آن مبارزه نکند و همینطور سلسله مراتب قدرت را بپذیرد و زندگی روزمره خویش را با آن تطبیق دهد.

حالا اگر می بینیم که در طول تاریخ، مبارزاتی هم بر علیه دین شده عموماً از جنس خود بوده و اگر خاندانی توانسته خاندان دیگری را از سریر پادشاهی به زیر بکشد و خودش قدرت سیاسی را بدست بگیرد مناسبات اجتماعی بی را که حاکم کرده با مناسبات گذشته تفاوت ماهوی نداشته است. یعنی پس زدن یک استبداد و استقرار یک استبداد دیگر از همان جنس. مثلاً دیلمان را در نظر بگیرید. آنها بر علیه بنی عباس خروج کردند و وقتی بقدرت رسیدند تسمه از گرده مردم کشیدند. معز الدوله دیلمی یکی از برجسته ترین آنها نوحه سرایی عمومی را برای امام حسین راه انداخت و اساس عزاداری ماه محرم را پی ریخت. و امروزه این فرهنگ عزاداری و شهادت و عاشورا قرن‌هاست که انسان را دچار یکنوع از خود بیگانگی و عدم تعادل کرده است.

امروزه با رشد نا موزون و شتابان سرمایه داری و ورود ارزش‌های غربی به جوامع اسلامی مانند ایران و نیز سیل مهاجرت روستاییان به حاشیه شهرهای بزرگ، اندیشمندان دینی در شهرها افزایش یافته، خود را متشکل کرده، از کمک‌های حاکمیت استفاده نموده و توانسته اند دین خود را با ملزومات شهری آرایش کنند و بینش خویش را تکثیر کنند. اینگونه بود که اساساً روند شهری شدن دین ژهی‌بو در ران‌ی شتاب بیشتری بخود گرفت و توانست همچنان از طریق نا آگاه نگهداشتن مردم و به کجراه کشاندن مجاری آگاهی آنها بهترین وسیله را در اختیار تحکیم میانی سیاسی رژیم شاهنشاهی قرار دهد. و رژیم هم به پاداش این خدمت بزرگ، اراضی بزرگی در اختیار روحانیت،

این ناقلان اصلی دین قرار داد. کمکهای بی‌شانیه مالی، تغذیه سازمان عریض و طویل اوقاف، تنها گوشه‌هایی از یاری‌هم‌دو سوییۀ ن‌ی‌د و دولت بوده است. ولی دین از آنجا که اندیشه و ایدئولوژی اش معطوف به دوران پیشا سرمایه‌داری مدرن است به سختی می‌تواند خود را با مقتضیات سرمایه‌داری وفق بدهد. از اینرو همیشه از یکطرف در جنگ و گریز با آن است و از طرف دیگر بدلیل نیاز اجتماعی این دو عنصر بهم، در اختیارش قرار می‌گیرد. در واقع سرمایه‌داری وجود دین را تنها تا آنجایی لازم دارد که اولاً برای مقاصدش از آن استفاده کند و ثانیاً بتواند آن را تحت کنترل خویش داشته باشد.

امروزه این جنگ و جدالهای واقعی که در دنیای ما، بین سرمایه‌داران مدرن و اسلام عقب مانده در گرفته ناشی از این است که کنترل دین اسلام از دست سرمایه‌داری خارج شده و مردم بجان آمده از مناسبات سرمایه‌داری در غیاب یک افق روشن سوسیالیستی به ارتجاع اسلامی پناه برده اند و توحش اسلامی با فریب آنها در مقابل توحش سرمایه‌داری صف آرایی کرده و جنگی که در گرفته افق هر دو توحش را سیاه تر کرده است. در این میان ما با کمی تلاش می‌توانیم افقهای روشنی از سوسیالیزم را ارائه کرده و نشان دهیم که سوسیالیزم مجدداً در حال عروج است.